

عام گشت و با برخی از احاب واقعہ را مطرح کرد شور نمودیم
 و روز بعد اخوی را بحجره فرستادم حجره را باز کرد و معلوم
 شد که جمعی کثیر در دار الحکوه مجتمع شده دامن بر آتش
 زدند و حکومت و نایب و فراشان دند ان طمع تیز کردند و مانند
 واقعہ سال ۱۳۰۰ ه. ق فراشان بی دری بکاروانسرا
 زهاب و ایاب نمودند و من متوکلاً علی اللہ برای حجره از
 بیرون آمدم در بین راه فراشها رسیده مرا اخذ نمودند و
 رخصت حجره ندادند و چون بدار الحکوه رسیدم فراشباشی
 جلو آمد گفتیت را پرسید شرح دادم و مرانزد حکمران دلالت
 کرد وارد شدم محضر حکمران را مطو از علما و تجار و اشراف دیدم
 پس حاجی سید رضی فومنی از اعیان بلد که بامن دوستی
 داشت و جنب حاکم جالس بود مرانزد یک طلبیده حقیقت
 واقعہ را پرسید و من در کمال صراحت و صرامت گفتم خیلسی
 تعجب کرد آنگاه در جای خود در ب در نشستم و او مرا حاکم
 معرفی کرد بیان ما وقع نمود دیدم مطالب را درست بیسان
 نکرد و من بنوعیکه از حال طبیعی خارج بودم کاملاً قضیسه
 را تقریر نمودم و حضارتاً تماماً بحیرت فرورفتند ولی منشی باشی
 معرض و مبغض که مقابل حکمران نشسته مینوشت بمن پرخاش
 کرد گفت حقیقت واقعہ جز این است من بی اختیار شده
 باوتشدد کردم و حکمران مردی بیغرض بوده پس بصدق

کلام برد و میرزا محمد علیخان رانیز طلبیده تحقیقات نمود
 و صدق تقریر مکشوف گشته و صورت تلگرافی از حکمران گرفته
 بحکومت قزوین مخابره کردم و مکتوبی نیز گرفته بایست برای
 سفند فرستادم و تمامت معرضین مایوس و محروم شدند
 و احباب قزوینی نیز اقدام کرده صد تومان مذکور را از حکمران
 پس گرفتند و نیز در سال ۱۳۲۰ فشار معاندین زیاد شد
 بحدی که تقریباً سه سال ملاًها معامله بابائیان را حرام
 کردند و لذا مردم با ارباب مذکور معامله نکردند و او خود در ضمن
 واقعه فتنه سال ۱۳۲۰ که در بخش سابق آوردیم حکایت
 نمود " که از جمله محکومین بنفی از بلد من بودم و در چنان
 ایام درویشی روزی بکاروانسرا درآمده و زشت گوئی از امر کرد
 حاجی میرزا محمد ارباب قزوینی و آقا سید اسد الله باقراف
 که در کاروانسرا حجره داشتند اندیشه از مال کرده مرا بحجره
 خود طلبیده اظهار داشتند که چون احباب را بطهران تبصید
 کردند و تو را نیز تبصید مینمایند بخانه بروید و بیرون نیائید
 چندان اصرار ابرام کردند که مراعات حجره خود نکرده بخانه
 رفتم و شب و روزی ماندم و شهرت یافت که فلانی از ترس فرار
 کرد نپسندیدم از خانه بیرون رفتم ولی بمراعات احوال و
 اقوال احباب مذکور در کاروانسرا عبور نکردم و برخلاف
 عادت هر روزی هنگام صبح و نیز عصر تمام بازار را گردش کردم

وسقط ود شنام از مردم میشنیدم وبخانه برگشتم واین احوال
 قریب بهشت ماه امتداد یافت وآنچه از مردم طلب داشتم
 ندادند فی المثل مبلغ چهارصد تومان جویتاجری متعصب
 فروختم واز حاجی مجتهد خمای استفتاء نمود که وجه را
 بفلانی بدهم یا نه مجتهد گفت چون در بابیتش شکی نیست
 هرگاه وجه را باو بدهی نه تومشغول خواهد بود اگر وارث
 مسلم دارد وجه را باو بده و اگر نه مال امام است ومن از تاجر
 مطالبه کردم جواب گفت در محضر حاجی خمای حاضر شو
 وجه را تحویل گیر و صورت سئوال وجواب را بمن ارائه راد
 دیدم خط و مهر خود حاجی خمای است و تا پنجاه تومان
 خواستم خط را بخرم بمن نداد ولی حاجی میرزا محمد ارباب
 مذکور پس از مدتی بعنوان اینکه وجه از مال او بود از تاجر
 گرفت و یاقی طلبهایم وصول نشد و چون هشت ماه بیکاری
 مذکور منقضی شد خواستم بکاروانسرا بروم حاجی ارباب و
 آقا سید اسد الله صلاح ندانستند گفتند بهترین است
 در کاروانسرای کلیمیان حجره بگیرد ومن سزاوار عزامسیر
 ندانستم و بالاخره باجرت کران حجره در کاروانسرای کامرانیه
 که جمعی از تجار کلیمی و مسیحی میزیستند گرفتم ود وسال
 بنهایت سختی که کسی خرید و فروش نکرد و حتی نگذاشتند
 آب از چاه بگیرم و ناچار از خانه زیرعبانهای آب میبردم بسر

بردم و چون سرای نمکی متعلق بشریعتمدار بعد از حریق
 تعمیر شد حجره گرفته ماندم ولی احدی داد و ستد نکسرد
 و هرگاه کسی نزد حجره ام میآمد مردم او را توبیخ و ملامت
 میکردند تا آنکه سال ۱۳۲۷ در سرای مذکور بنای روضه
 خوانی گذاردند و چادر بزرگی زدند و تمامت حجرات راتزئین
 نمودند و مصاریف را برابر احاد سکنه تقسیم کردند ماهم حجره
 راتزئین کرده سهم خود را ادیم و شروع بروضه خوانی شد
 و حاجی شیخ محمد آخرا زهمه روضه خوانها بمنبر میرفست و
 شروع بتعرض این امر کرد و مجلس روضه در عشا اول صفر از صبح
 منعقد و روضه خوان مذکور همه روزه از لمن و دشنام و افترا
 ذرّه فرونگذاشت و منبر را مقابل حجره مقرر دادند و ندادی
 بحاضرین نموده بر منبر چنین گفت ای مسلمانان ای سکنه
 کاروانسرا این بایی در خانه اش اجتماع میکند و مردم را از دین
 خارج مینماید و انواع امور ناشایسته را بمحافل نسبت داده
 گفت چرا منبریزید چرا نمیکشید و تمامت حاضرین چشمها بمن
 دوخته خیره نگاه میکردند و سایر روضه خوانها هم برای
 رونق بازار خود با و تأسّی و اقتدانمودند و هنگام روضه جلو
 همه حجرات مملو از مستمعین میشد بجز جلوی حجره ما و اگر
 کسی می نشست بتوبیخ و ملامت اعدا نمیمانند و چائی ما را
 نمیخورد و پس از ختم مجلس تمامت حضار از درب حجره ما

گذشته خیره بمامینگریستند و نفوس ضعیف الایمان را از ایمن واقعات جبن و بیم احاطه کرد و و برادر میرزا ابراهیم جدید از احباب مخلص ثابت بعلمت ایمان برادر بر خود لرزید نسد و پای منبر حاجی شیخ در مجمع انام حاضر شده تبری از امر کرد ند و نیز چون مکرر نام بنا بر زبان راند و مقصودش استاد هاشم بنا^۱ مرحوم بود استاد با قرازمستضعفین بترسید و پای منبرش حاضر شده تبری کرد و احباب اصرار داشتند که من بکاروانسرا نروم ولی استقامت و پافشاری را اصلاح برای امر دانستم و تا روز دهم بهمین منوال سلوک نمود و آنروز بسکنه کاروانسرا خطاب کرده چنین گفت خواهشمندم سه روزی دیگر روضه را امتداد دهید زیرا که مقصودی بزرگ دارم و همه قبول کردند و گفت فردا عصر در کاروانسرای میرزا با با حاضر شوید که مطلبی بشما بگویم و در آنجا چنین اظهار داشت که من تا کار ایمن شخص را نسازم قلبم آرام نمیشود و فردا من از فلان در کاروانسرا حاضر میشوم و تا در حجره فلانی میروم و شما هجوم کنید که باید کار او را بانجام برسانم و همه متفق شدند و خبر بمن رسید و خود را برای آن روز حاضر و مهیا کردم و احباب ممانعت از رفتن بکاروانسرا کردند مخصوصاً آقا سید اسد الله بخانه آمده گریه کنان گفت بکاروانسرا نرو ترا خواهند کشت گفتم باید استقامت داشته باشیم و از مقدرات الهیه رو برنگردانیم و من باختصار

وصیتی در دفتر خود نوشتم و علی الصبح باعائله چای و دواع
 صرف کردم و با میرزا غلامعلی موقعی بکاروانسرا رفتم که هنوز
 چراغ های بازار روشن بود سماورها را برای مستمعین روضه
 آتش نینداخته بودند و مباشرین روضه متحیر و متعجب شدند
 که در چنین روزی از همه ایام زودتر آمدم و مبلغ ششصد تومان
 وجه امانت در حجره بود با امانت حاجی میرزا یوسف متحده
 سپردم و مہیای تحمل هر پیش آمد نشستم و جمعیت متدرباً
 محیط کاروانسرا را پر کردند بعضی شش لول با خود آوردند
 و حتی زنان در زیر چادر مقداری سنگ گرفتند تا حاجی شیخ
 محمد از همان رالان که وعده کرد رسید و من تمام توجهم با او
 بود ملتفت شدم که بعضی از مباشرین روضه مقداری مکالمه
 با وی کردند و او از مقابل حجرات گذشت و اقدامی نکرد و حتی
 بر منبر برآمد و ذکر سوئی ننمود و من از ماوقع خبر نداشتم فقط
 در چهارم ایام روضه خطی بشریعتمدار نوشته از تهیه افساد
 بنام روضه خوانی ویرا آگاه کرده بودم بعداً مکشوف شد که
 با جمعی از اعیان در آنروز بمجلس روضه حاضر شد و حکمران نیز
 خبر یافته برای جلوگیری از فساد گروهی از نائب و فرایش را
 فرستاده در حجرات کاروانسرا حاضر بودند ولی مباشرین
 روضه قصد تمديد ایام داشتند و تنی از سکنه که مردی صالح
 بود بایشان گفت معلوم است که خیال فساد دارید و چسارز

بزرگ که برپا بود از جای کند ولد آن اوضاع خاتمه یافت و من
چند روز بعد از آن با مباحثین روضه ملاقات کرده بحاجی
شیخ محمد پیام فرستادم که ابداً از شما محزون نیستم چه
بدین وسیله آنچه از احوال سابقین در کتب و سیر خواندم
برای العین دیدم و متشکر از حقّ شد و بر خود میبالم انتهی "
و در واقعه مذکور بعضی از روسای مسلّح از احباب قزوین که
عده سوار یا تفنگ همراه داشت برشت وارد شد و در شب مذکور
از فتنه محتومه روز بعد خبر یافت و در آن روز با اسلحه در کاروا^{نسر}
حاضر بودند و صهیّا شدند که اگر فتنه شروع شود بزنند و بالجمله
آقا علی ارباب و خاندان ایشان پیوسته در چار تمرّضات و حمالات
بودند و راستقامت و عمل بتمالیم و انواع خدمات مالی و غیرها
در راه عقیدت و ایمان فتور نمود و تولدش در قزوین بسال ۱۲۶۴
و وفاتش در رشت بسال ۱۳۴۹ شد و نسلش ازد و دخترش برجا
ماند و پسر که پسر حاجی نصیر بنام آقا فضل الله در قزوین بسال
۱۲۷۹ متولد گردید در رشت اقامت داشت تا بسال ۱۳۴۸
در گذشت و دختر حاجی نصیر که در ایمان و اخلاص و خدمت
بروحانیت یادگارید ربود باقا محمد اسمعیل قزوینی ازدواج
کرده سالها در رشت فیما بین جامعه درخشید تا در سال
۱۳۲۴ در گذشت و نسلش از یگانه دخترش برجا ماند .
دیگر از بها نمان گیلان میرزا شفیع خان که در اجتماعات

اشعار نعیم بلحن مؤثر و جدّ اب میخواند و بالا خره درین سدر پهلوی بدست برخی از جنگلیان مقتول گردید و میرزا یحیی عمیدالاطباء از ابنا^۱ خلیل همدانی که بنوع مذکور در بخشش شش از همدان بسال ۱۳۰۷ مقیم رشت گشته خانسدان بهائی تأسیس کرد سالها عضو محفل روحانی بود تا بسال ۱۳۴۷ درگذشت و میرزا مهدی شریک امین سابق الوصف در قسمت همدان چندی در لاهیجان بطبابت و جراحی مشغول و بخدمات در این امر مألوف آنگاه در رشت مقیم شده مطبش را مرکز برای اجتماع و تبلیغ نمود و سالها بعضویت محفل روحانی منتخب بود بالا خره بطهران در سالهای شیخوخت اقامت دارد و آقا حسن آقا تاجر طواف سالها عضو محفل روحانی بود دیگر مشهدی باقر عطار و ملا یوسف روضه خوان که بالا خره مهاجرت بعشق آباد کرده و در آنجا درگذشت و آقا مشهدی اسمعیل و اکبر خان و رمضان و مشهدی قاسم زرگروا خوانش آقا تقی و آقا رضا زرگرو و کتر پطرس طاشجیان اهل دیار بکر و خواجه موسس کاسپاریان و میرزا عبد الوهاب خان و نیز کر بلانی عباس علاف که بواسطه میرزا آقا حکیم فائز شد و بی اختیار تبلیغ کرد و شهرت حاصل نمود با اینکه کسب و شغلش نارائج ماند دست از تبلیغ نکشید و در سال ۱۳۳۵ درگذشت دیگر بارون مارکارها طا کورسیان قسیس ارمنی

اهل بطلیس عثمانی معلّم مدرسه امریکائی و واعظشان در
 حدود سال ۱۳۱۸ فائزایمان شد و شبی در خانسه
 عمید الاطبّاء قریب بیست و هشت تن از ارامنه جمع کرد
 و مسیوشلور مبلغ امریکائی پروتستانی را حاضر نمود و میرزا
 محمد علیخان بهائی صحبت بهائی کرده شولر را مفلوب
 ساخت که چون بمنزلش رفت تا انجیل بیاورد و ارامنه تعصب
 ورزیده ششلول کشیدند و مدبر الممالک ششلول از دستشان
 گرفت و بدین طریق چند تن از آنان تصدیق کردند و کلیسا
 مارکار را خارج نمود و لا جرم در دایره دولتی مستخدم گردید
 و زوجه اش پیر و کلیسای پروتستان شده با وی همی معارضت
 کرد و بالاخره مارکار در حدود سال ۱۳۴۸ درگذشت .
 در لاهیان بنوعیکه در بخش ششم شرح و تفصیل
 نوشتیم مرکزیتی قوی از اهل بهابود و بامکرزشت و قزوین
 ارتباط کار داشته مبلغین و مسافرین برای تجارت و هم
 تبلیغ بآنجا زهاب و ایاب مینمودند و شرح و حال میرزا عندلیب
 در قسمت فارس ثبت است و نیز شرح احوال مهاجرین قزوینی
 ساکن لاهیان و اخلافشان در قسمت قزوین ثبت میباشد
 و از جمله آنان آقا محمد صادق کلاهدوز مسجون سال ۱۳۰۰
 نیز در بخش ششم تفصیل داده شد و او خالوی سمندر قزوینی
 و از مومنین اولیّه آنجا و مورد بلیّات و مشقات بسیار بود که پس

از چوب خوردن از دست بازاریان قزوینی و حکومت ومدتسی
 حبس به لاهیجان مهاجرت کرد و از نمایان اولیّه این امر
 در آنجا بود و بکسب و کار مشغول و عائله برقرار کرد تا در سال
 ۱۳۰۰ ویرا فرایشان از جانب حکومت برشت برده در سجن
 انداختند و بعد از سه ماه بیمار شده در محبس وفات یافت
 و پسر ارشدش میرزا اسد الله از لاهیجان برشت آمد و جسد
 پدر را با چند حمال بغسالخانه برد بعد از غسل و کفن دفن
 نمود که در قبرستان محله استاد سرا گذر بیجار کن ۳ زرع بدیوار
 جنوبی ۵ زرع بدیوار شرقی مدفون بود و اخلاف با ایمانی
 از برجای ماندند و در لوح عموی حضرت بهاء الله بخطاب
 یا صادق مذکور میباشد و خاندان مشهدی غلامعلی که قدرت
 و شهرت در بلد داشت بنصرت امر و حمایت احبای قیام ورزیدند
 و با طرافش از لنگرود و نیز قریه گلشن که سادات هراتی از احبا
 میمانند بتبلیغ پرداختند و محفل روحانی را در سال ۱۳۱۵
 چون ابن ابهر از عگا مراجعت کرد آقا مشهدی غلامعلی را از
 لاهیجان برشت خواسته دستورات تاسیس کرد و مشهدی
 غلامعلی سابق الوصف در حد و سال ۱۳۴۰ وفات یافت
 و پسر ارشدش میرزا کوچک سالها با غیرت ایمانیه در جامعه
 بهائیان مصدر خدمات بوده بزراعت و تجارت جای اشتغال
 ورزید بالاخره در طهران درگذشت و مشهدی غلامحسین

سابق الوصف در حدود سال ۱۳۵۰ وفات نمود و خاندان
 وسیعی در این امر برجای گذاشت و حاجی آقاخان سابق
 الوصف در دایره حکومت که بالسان گویا و حافظه توانا
 بیانات مقدسه و استدلالات اثباتیه از حفظ میخواند و
 بالاخره (سال ۱۳۱۴) از رشت بطهران آمد و بشیر از رفته
 در آنجا در گذشت و هشتاد و دو سال از مراحل زندگی
 بپایان رساند و میرزا صادق خان در نهایت اخلاص و ایمان
 عمر بپایان برده در دایره دولتی موظف بود و عاقبت بطهران
 در گذشت و عائله برجای گذاشت دیگر آقا شیخ مهدی کسه
 مدتها در رشت عضو مخلص جامعه بهائی بود و خاندان اهل
 ایمانی از او برجای ماند.

و از معارف اعیان این دوره آقا میرزا ابراهیم شریعتمدار ابن
 آقا میرزا محمود شریعتمدار بود و میرزا محمود شریعتمدار معارضه
 با احباب کرده عندلیب ترجیع معروف " تا شریعتمدار شد محمود
 مصطفی و شریعتمدار فرمود " در حقیقت گفت ولی پسرش میرزا
 ابراهیم مذکور هنگامیکه بعزم تحصیل روانه عراق عرب شد
 آقا مهدی غلامعلی تانیم فرسخ خارج بلد ویرا مشایعت
 کرد و زمان وداع بوی چنین گفت آقا زاده محترم بشما وصیتسی
 دارم خواهشمندم فراموش نفرموده عمل نمائید خوبست در هر
 علمی تحقیق و تدقیق کند و هر صد و نودائی که بگوشتان رسید

تعقیب و تجسس نمائید و انسان را ناباید در مسافرت با همه
طبقه مردم معاشرت کند و هر چه شنود بگوش دل اصفا نماید
تا شاید بمقصود رسد و انشاء الله در مراجعت بوطن ملای خشک
نشوید و بعد از سنینی چند که پدر در لاهیجان در گذشت
و پسر از نجف برای جلوس بر مسند پدر وارد وطن شد همینکه
مشهدی غلامعلی بدیدارش رفت از سخنانش راعه آشنائی
استشمام نمود و در خلوت با وی ملاقات کرده از عمل بتوصیئه
خود جويا گشت و او جواب گفت که بدان عمل کردم و بتجسس
و تفحص در اخبار مأثوره دانستم که علامات و آثار ظهور موعود
آشکار کردید و از طایفه بابی جويا شدم و با قاسید محمد صادق
نامی آذربایجانی در نجف برخوردیم که معروف ببابی بود و
ظهور قائم موعود را بر من مدلل و ثابت کرد و کتابفروشی رانیز
حین حرکت ملاقات نمودم که حاجی میرزا هادی دولت آبادی
را در طهران نشان داد و لذا او را در طهران ملاقات کردم و
او مرا بازل دلالت کرده در من مؤثرنگشت و لذا امشهدی غلام
علی باوی در خصوص امر ابهی سخن گفت و بعضی الواح بوی
داده که موجب ایمان و اطمینانش گشت و من جذب گردیدم
چنانکه حقایق را در مجامع بنوع تلویح و اشاره گوشزد اهل السی
همی کرد و برادران خود میرزا جعفر و میرزا محمد حسین
و میرزا حسن آقا و ابن عم خویش آقا سید عبد الوهاب را هدایت

نمود و این موجب اشتعال وجوش و خروش احبّاب و بغض و حسد
اعد اگر دید و بالجمله در حقیقت آثار متعدده صدریافت
و سال ۱۳۳۸ درگذشت .

دیگر حاجی واعظ بسال ۱۲۶۶ در طهران متولّد
و در سه سالگی بمرض آبله مجدّروازد و چشم محروم گشت و
والد ینش و پیرا با خود بزیارت مشاهد متبرکه عراق بردند و پس
ازد و سالی عودت کرد و با اینحال علوم ادبیه فارسیه و عربیه
و علوم نقلیه و عقلیه را هم فراگرفت و از واعظین و ذاکرین بر منابر
گردید و در سال ۱۲۸۹ به لاهیجان آمده سکونت جست
و شهرتی بسزا در علم و فضل و زهد و تقوی و نطق و بیان حاصل
نمود و مورد حیرت وورد السن بود که ضریری از صفرسن بچنان
مقامی رسید و از وسعت معلومات و محفوظات و از طلاقت لسان
و از قدس و ورعش همی تمجید مینمودند و گروه شیخیه بلد با همه
تعصّب متشرعی که او را بود بنوع احتیاط با وی مصاحبه و مکالمه
عقیده کرده بارائه کتب و اقامه ادله او را بعقیدت شیخیه
در آوردند و او در آن ایمان ثابت و مشتمل گشت و حتی بحاجی
محمد کریم خان که قبلاً لعن میکرد حسن نظریافت و لسانی
مطالب و پیرا در مسأله معراج النهی و در معاد و رجعت و در باب
ظهور موعود نمی پس ندید و کم کم از جهت تعرضهای خان مذکور
نسبت با مریدین طالب تحقیق در این امر گردید و چون مؤمنین

امر حکمت و احتیاط میکردند کسی را برای مذاکره بدست
 نیاورد و پس از قریب دو سال با حاجی قلندر مشهور که بالباس
 در رویش در گیلان بتبلیغ اشتغال یافت ملاقات و مذاکره
 کرد و اطلاعی غیر کافی حاصل نمود و سنینی بدین حال گذشت
 تا آنکه کتاب فرائد تألیف آقا میرزا ابوالفضل گلپانگانی بدستش
 رسید و عرفان و ایمانش تکمیل گردید لا جرم عائله و محرمان
 خود را تبلیغ نمود که از آن جمله آقا شیخ مهدی شیخی و
 عائله اش بودند و برای عده نوزده تن از مآلهانامه دعوت
 فرستاده بحضور برای محاجه و استدلال طلبید و هیچ یک
 بمیدان مناظره و محاجه قدم نگذاشتند ولی طولی نکشید
 که حاجی سید حسین قاضی و حاجی میرزا بهاء الدین
 شیخی با وی مخاصمه و تشهیرش کردند و برخی از وعظ و آزرین
 حسب رقابت بتوهین پرداختند و حاجی میرزا نظام الدین
 روضه خوان محلاتی با وی در مجلس روضه خوانی طرفیت
 کرد و او بمنبر برآمده اعلان ایمان خود و دعوت مآلهایی تحقیق
 نمود و منبر را وداع گفت و حکمران حاجی امیرخان امین الدیوان
 شیخی بخصمیتش برخاسته اهالی را تحریک کرده و مالک
 خانه مستاجر مسکونه اثاثیه اش را بیرون ریخت و او ناچار
 شده بمحلّه احباب قرار گرفت و فقط امام جمعه از وی حمایت
 کرد و او ناچار مدت یکسال خانه نشین گشت و جمع کثیری

بی تحقیق این امر نزد وی آمد و شد کردند و اندک اندک کار
 بجائی رسید که امام جمعه هم نتوانست حمایت کند و اهالی
 در حقش زمزمه میکردند و پیام داد که حاجی واعظ از لاهیجان
 بجای دیگر رود لا جرم با وجود تأیی چارواداران از کرایسه
 چارپا، چه که خطر هجوم و سرقت از طرف مردم بود، او بشهر
 قزوین مهاجرت نمود و بدستور محفل روحانی قزوین در آنجا
 مقیم شده بتبلیغ پرداخت و نیز زنجان و همدان و کرمانشاه
 و جاسب و نراق و طهران و یزد و گیلان و توابع قزوین و غیرها
 متوالیاً سفر بتبلیغ کرده برگشته بقزوین اقامت داشت و حاجی
 سید جمال مجتهد قزوین بصدد قتل و غارت برآمد و او ناچار
 چندی مخفی گردید و بالاخره خانه را فروخته بمحلّه دیگر
 سکونت جست و بالجمله حاجی واعظ با مساعدت محفل در
 صف مبلغین قرار داشت و سالها در قزوین بتبلیغ و تشویق
 و تدریس مذکور و اثبات بهائیان پرداخت و نوبتی حسب دستور
 محفل روحانی برای تبلیغ بکرمان رفت و تفضیل واقعه فتنه
 آنجا را قبلاً ننگاشتم و عاقبت بسال ۱۳۵۸ در قزوین درگذشت
 و خاندانی از وی برقرار است و میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجی
 که فی الحقیقه قسمت غالب نشر این امر در گیلان بهمست او
 قرار گرفت شرح احوالش بتفصیل در بخش شش و تتمه الجوالش
 در این بخش در قسمت فارس منسطور است.

سیاهکل و دیلمان بنوعی که در بخش ششم آورده ایم
 در اوائل سنین این امر ملا عبد الحسین و ملا جعفر و اعظ
 قزوینی بقریه کشتاجان واقع در جوار سیاهکل رفته ساکن
 شده بمکتب داری پرداختند و پس از مدتی بسال ۱۲۷۰ با
 آقاسید حسین و آقاسید باقر پسران سید احمد مشهور بهراتی
 که بموجب وصیتنامه موجوده بخطش پسرانرا سوق بتوجه باین
 امر داد سخن ازین امر گفته هر دو وفاتز بایمان شدند و عاقله شانه
 در ظل امر قرار گرفتند و میرزا کاظم خان نائب الوزاره حاکم
 لاهیجان و مالک قریه آنان را ضرب بسیار کرده اموالشانرا
 یغما نمود و تبعید کرد و آنان در عهد مشیر السلطنه والی گیلان
 باز آمدند و آقاسید احمد بن آقاسید حسین به ^{هگل} سیارفته متأهل
 و متوقف گردید و در بازار قریه بکتابت اشتغال ورزید و با اهالی
 معاشر شد و آقا شیخ ضیاء الدین روضه خوان و متوالی بقعه
 آقا و برادران راکه مالک املاک نیز بود تبلیغ نمود و چند
 سالی در قریه فقط آمد و مؤمن باین امر بودند و از اهالی عامی
 متعصب اندیشه میکردند تا آنکه میرزا ابراهیم جدید از احبای
 آل اسرائیل ساکن رشت برای تجارت و بزازی وارد سیاهکل و
 مشغول شد و با اهالی معاشر گردید و آقا میرزا احمد مجتهد
 جدید الور و از نجف و مرجع الاحکام قریه راکه با معلومات
 وسیع و ذوق سرشار بوده آگاه ازین امر گرد و در آن اثنا سال

۱۳۲۷ میرزا محمد حسین منتصرالوزارة که با اطلاع در دیانت
اسلام بود در لا هیجان تبلیغ شد و بید رنگ بدیلمان برگشته
عائله و منتسبین خود را تبلیغ کرد و با عالی و ادانی بی پسر و
صحبت این امر نمود و با چند مجلد کتب و آثار که همراه برد عده
از مهمین را هدایت کرد و متدرجاً جمعی از مومنین فراهم
آمدند امثال محمد اسمعیل خان نصیرالوزارة و برادرانش
میرزا ابراهیم و میرزا علیخان و دیگر اکبرخان و میرزا محمد خان و
میرزا موسی خان و محمد رضا خان و عباسخان و آقا ولی و میرزا
هدایت و آقا میرزا صفر و آقا میرزا رضا و آقا سید رضا و آقا درویشعلی
و آقا میرزا آقائی و غیرهم و متدرجاً مبلغین و بهائیان دیگر بانجا
ذهاب و ایاب کردند جمعی مؤمن شدند و آقا میرزا احمد مجتهد
مذکورهم توسط شریعتمدار لا هیجان کامل شد و تبلیغ پرداخت
و نوعی شد که در گوی و برزن صحبت این امر میان بود و بعداً
محفل روحانی در آنجا تاسیس گردید و در رقیه سنگر واقع در قرب
رشت نشست میرزا آقا جان طالقانی چندین در آنجا ساکن شد
و مورد تعذیبات واقع گشت و نتیجه بدست نیامد و در سال
۱۳۲۸ در گذشت تا در سال ۱۳۳۳ سید اشرف هروی بن
سید باقر هروی مذکور بانجا آمده سکونت کرد و متاهل گشت
و مدت ده سال بایقظ اهالی پرداخت تا در سال ۱۳۴۰ نه
نفر را هدایت نمود و در سال ۱۳۴۴ موفق بتاسیس محفل روحانی
گردید و بعداً شمار مومنین اضافه شد و قوت گرفتند و در رعین

حال مخالفت‌ها و تعدیات نیز رخ داد. بندرانزلی سابق
 که در ایندور سلطنت پهلوی بنام بندر پهلوی مسمی گشت
 در این زور در عالم بهائی نمایان گردید و یکی از معروفترین
 بهائیان مقیم آنجا دکتر رحیم خان بن حکیم دانیال اسدآبادی
 از آل اسراییل، و فارغ التحصیل از مدرسه مبلغین امریکائی
 که نزد آنان مسیحی شد و بعد بودند که ویرا از مبلغین مسیحی
 نمایند سال ۱۳۱۸ در آن بندر سکونت گرفت و با اقدام خواهر
 زلیخا و برادران و بستگان که از بنطایفه بودند و سعی در اقبال
 و ایمانش داشتند بالاخره با عاقله اش در این امر قرار گرفت
 و مملکت شهرت طبابت در لوموزندگانی و حسن اخلاق مورد
 توجه یار و اغیار گردید و خانه اش محل نزول مبلغین و مسافرین
 و مرکز امور امریه گشت و از جانب حکومت ریاست صحیه یافت
 و بالاخره سال ۱۳۴۰ درگذشت و خاندانی بجای گذاشت
 و حکیم دانیال مذکور خود نیز در صف متقدمین مؤمنین همدمان
 قرار داشت و دخترش زلیخا مذکوره در حدود سال ۱۳۰۳ مشتمل
 بایمان گردید و عاقله مؤمنه از برجای ماند خصوصاً خلغش میرزا
 ابراهیم اتحادیه سالها در رشت عضو محفل روحانی و قائم
 بخدمات در سبیل این امر گردید و از پسران دیگر حکیم دانیال
 میرزا رضا و برادرش نیز عاقله امریه و اسعه برجای ماند و همه
 بنام اتحادیه بر فرزند و از معارف مؤمنین آنحد و در سیرزا

ابراهیم خان سرهنگ از اهل غازیان بندرانزلی بود کسه
 در سال ۱۳۱۳ ریاست گمرک بندر جزداشت و از آنجا سفری
 به رزیارت حضرت غصن اعظم بهگرفت و چون مراجعت کرد
 و بهگلربیگی رئیس گمرک بنا در دانست ویراد رسلیمان و آراب
 توقیف و مبلغ پانصد تومان جریمه نمود و باز ریاست بندر را
 واگداشت و اوعاقبت بسال ۱۳۱۸ همانجا درگذشت و در ساری
 مازندران مدفون شد و مانذ کری ازو و آقاخان کماندرخان
 و میرزا باقر نانو و آقا سید عبد الرحیم تبریزی و شهدی اسد الله
 در بخش ششم آوردیم و نیز در سال ۱۳۱۳ میرزا آقاخان
 طهرانی که در بخش ششم شرح احوال نمودیم ببندرانزلی
 باقدام ابتهاج الملك که امور بندرهای شمال را بیگلربیگی
 رشت درید او واگداشت مستخدم گمرک شده بماند و خانه اش
 محل نزول مسافرین بهائی گردید و در همان سال که مردم
 نسبت قتل ناصرالدین شاه را باهل بهادادند برخی از
 معاندین ویرا تعقیب کردند و بعداً متدرجاً حاجی میرزا
 حیدر علی و میرزا محمود رزقانی و سمندرو این ابهر و فائزه خانم
 باشوهرش میرزا محمد صادق و غیرهم از مبلغین و مسافرین
 بهائی که بارض عگا و عشق آباد از آن بندر زهاب و ایساب
 میگردند در آنخانه نزول مینمودند و میرزا علی رضا خان
 اعضاء الوزاره رئیس پست گیلان باتفاق آقا میرزا آقا حکیم

رشتی در ۱۳۱۷ که بعقاً میرفتند نیز مهمان او بودند و در این
سنه در آن بندر میرزا آقاخان را از حمام عمومی ممانعت
کردند و بسال ۱۳۱۸ میرزا محمد علیخان منشی از بندر جز
آمد و خبر فوت میرزا ابراهیم سرهنگ مذکور را آورد و آنکه حسب
وصیتش جسدش را بساری برده جنب قبر میرزا حاجی آقا عمید
الاطباء لاهیجی دکتورشونی دفن کردند و بسال ۱۳۲۰
چنین فتنه شد که حاجی میرزا حیدر علی از خارج وارد ایران
و بندرانزلی شد و بمنزل میرزا حسین خان بن رفیع الطک
رئیس پست از بهائیان نزول کرد و اهالی که در حین ورود
حاجی را باریس پست دیدند خبر رسید علی نام امام جمعه
دادند و فتنه برخاست و مردم با اجتماع خواستند که هجوم
بخانه کنند و رئیس پست تلگراف بنصر السلطان سپهدار و الی
گیلان در رشت کرد و از او جواب بشجاع لشکر رئیس توپخانه
رسید که خانه رئیس پست را محافظه نماید و حاجی میرزا حیدر
علی هم بوالی نامه نوشته اجازت ورود برشت خواست و
جواب رسید که شهر منقلب است اولی آنکه برگردید و حاجی
بامیرزا محمد علیخان رشتی که برای بردنش برشت آمده بود
در خانه رئیس پست محصور ماندند و بالاخره آرامنه اداره
طومانیانس در ظلمت شب حاجی میرزا حیدر علی را بکشتی
وارد کردند که توانست برگردد و کربلائی مؤمن معاند از اداره